



فصلنامه علمی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال پانزدهم، شماره ۴۶، بهار ۱۴۰۲

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۲۶۴-۲۳۳

نگرش دستور شناختی به پدیده حذف در ساخت‌های همپایه فارسی^۱

سبا هاشمی نسب^۲، سحر بهرامی خورشید^۳، ارسلان گلفام^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۸

چکیده

در این پژوهش، به بررسی چگونگی مفهوم‌سازی حذف در ساخت‌های هم‌پایه فارسی، با رویکرد دستور شناختی پرداخته‌ایم. از دید لنگکر (Langacker, 2012, p. 585)، حذف به مواردی گفته می‌شود که در آن‌ها یک عبارت، جمله نیست، ولی در قیاس با عبارت دیگری که جمله است، تفسیری جمله‌گونه می‌یابد. بر مبنای پژوهش‌های انجام گرفته در زبان انگلیسی، انتظار بر آن بود که دستور شناختی با کمک مفاهیم متمایز و ضد متمایز از عهده تبیین حذف در ساخت‌های هم‌پایه فارسی برآید. برای آزمودن این امر، تعداد ۴۰۵ داده دارای ساخت همپایه از دو روزنامه پر شمارگان شرق و اعتماد گردآوری شده و ساخت‌های دارای حذف را از متن آن‌ها برگزیدیم. سپس، با کمک ابزار نظری پژوهش، به بررسی آن‌ها پرداختیم. یافته‌ها نشان دادند که حذف ساخت‌های همپایه در زبان فارسی به کمک پنجره‌های توجه و بر اساس مفاهیم متمایز و ضد متمایز قابل تبیین است، به گونه‌ای که متمایز و ضد متمایز، همپایه‌های ساخت مورد نظر را تشکیل می‌دهند. بنابراین، بدون در نظر گرفتن کلاسیک بودن یا نبودن سازه‌های همپایه، حذف ساخت‌های همپایه در زبان فارسی بدون ایجاد چالش برای نظریه در چارچوب دستور شناختی تبیین می‌شود.

واژه‌های کلیدی: همپایگی، حذف، پنجره‌های توجه، ضد متمایز، متمایز

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2022.37065.2075

^۲ شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088833.1402.15.1.9.2

^۳ کارشناس ارشد زبان‌شناسی، دانش‌آموخته گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران؛
saba.hasheminasab@modares.ac.ir

^۴ دکتری تخصصی زبان‌شناسی، دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛
sahbahrami@modares.ac.ir

^۵ دکتری تخصصی زبان‌شناسی، دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران؛
golfamar@modares.ac.ir

۱. مقدمه

مسئله مورد بحث در این پژوهش، حذف همپایگی در زبان فارسی و چگونگی بازنمایی آن در قالب انگاره دستور شناختی است. همه زبان‌ها به نوعی دارای ساخت‌های همپایه هستند، ولی ساخت‌های همپایه، تفاوت‌های زبان‌گذر^۱ فراوانی دارند. حتی هر زبان می‌تواند ساخت‌های همپایه گوناگونی داشته باشد که مشخصه‌هایشان با یک‌دیگر متفاوت‌اند؛ ولی در مجموع به شیوه‌ای پیچیده به یک‌دیگر مرتبط‌اند (Haspelmath, 2007, p. 1). از دیدگاه شناختی، همپایگی همجواری^۲ ذهنی هستارهایی است که مشابه انگاشته می‌شوند. همپایگی از مبحث‌های بسیار پیچیده‌ای است که چالش‌های توصیفی و نظری بسیاری به همراه دارد و ذاتاً در نگرش‌های دستوری‌ای که مبتنی بر نظام سلسله‌مراتبی و سازه‌بندی سفت‌وسختی هستند، مشکل‌ساز است (Langacker, 2012, p. 555). بنابراین می‌توان گفت ارائه تعریفی فراگیر از همپایگی و ویژگی‌های آن همواره امری چالش‌برانگیز بوده است.

مسئله‌ای که می‌توان آن را بخش جدایی‌ناپذیری از همپایگی دانست، پدیده حذف است. هسپلمث (Haspelmath, 2007, p. 37-38) معتقد است که برخی از موارد حذف محدود به ساخت‌های همپایه است. او به نمونه‌هایی از حذف گروه اسمی و حذف فعل اشاره می‌کند که در ساخت‌های همپایه کاملاً دستوری بوده، ولی در ساخت‌های وابسته غیر دستوری‌اند:

۱. حذف فعل (*cooked*):

1. a) Robert cooked the first course, **and** Marie [] the dessert.

b) *Robert cooked the first course, while Marie [] the dessert.

۲. حذف گروه اسمی (*Hollywood movies*):

2. a) Martin adores [], but Tom hates, Hollywood movies.

b) *Martin adores [], because Tom hates, Hollywood movies.

چنین نمونه‌های مشابهی را در زبان فارسی هم می‌توان یافت:

۳. الف) مطلب را دیروز تایپ کردم و امروز چاپ [] (مطلب را دیروز تایپ [] و امروز چاپ کردم).

ب) *مطلبی را که دیروز تایپ کردم، امروز چاپ [] (*مطلبی را که دیروز تایپ []، امروز چاپ کردم).

برخلاف نمونه انگلیسی که حذف به صورت کامل رخ داده است، در نمونه بالا، با دو فعل مرکب روبه‌رویم که بخش فعلی آن‌ها که هم‌کرد نام دارد، در همپایگی حذف شده است.

¹ crosslinguistic

² juxtaposition

هسپلمث (Haspelmath, 2007, p. 38) انگیزه نقشی حذف را جلوگیری از تکرار محتوای یکسان به دلایل اقتصاد زبانی می‌داند؛ ولی به این پرسش که چرا برخی از فرایندهای حذف منحصر به همپایگی هستند، پاسخی نمی‌دهد و آن را در پژوهش خود نمی‌گنجاند. در دستور شناختی مرز دقیقی میان معنا و دستور وجود ندارد و دستور به نوعی وابسته به معناشناسی و خود نظامی معنامند است (Evans & Green, 2006, p. 48). بر خلاف رویکرد صورت‌نگرا که به حوزه‌ای بودن^۱ زبان معتقد است و زبان را در حوزه‌هایی جداگانه همچون، واج‌شناسی، صرف، نحو، معناشناسی و موارد مشابه می‌آزماید، زبان‌شناسی شناختی معتقد به حوزه‌های جداگانه و وجود لایه‌های مختلف در زبان نبوده و در هر پژوهشی زبان را با همهٔ وجوه آن به بوتهٔ آزمایش می‌گذارد. بنابراین می‌توان گفت معنا، محور اصلی و همیشه حاضر در مطالعات شناختی زبان است. با در نظر گرفتن هم‌گذاری‌های نمادین به مثابهٔ مبنا، با برش‌هایی عمودی روبه‌رویم که تمامی لایه‌ها و اصطلاحاً حوزه‌ها را در آن واحد با هم می‌بیند. چنین زاویهٔ نگرش متفاوتی به موضوع همپایگی در زبان فارسی، می‌تواند یافته‌های جدید و متفاوت به دست دهد و مکملی بر دستاوردهای پیشین باشد.

پرسش اصلی این مقاله این است که حذف در همپایگی در زبان فارسی چگونه در دستور شناختی بازنمایی می‌شود. با توجه به پژوهش‌هایی که پیش‌تر دربارهٔ حذف در ساخت‌های همپایهٔ زبان انگلیسی و با رویکرد دستور شناختی انجام گرفته‌است، فرض بر این است که دستور شناختی حذف در همپایگی را در زبان فارسی به کمک مفاهیم متمایز^۲ و ضد متمایز^۳ بازنمایی می‌کند. برای آزمودن این فرضیه، ابتدا اشارهٔ مختصری به مبانی نظری پژوهش می‌کنیم و پس از آن با کمک ابزار نظریه، داده‌های پژوهش را مورد تحلیل قرار می‌دهیم. داده‌های این پژوهش به شیوهٔ اسنادی گردآوری شده‌اند، به این ترتیب که به منظور یافتن داده‌هایی حقیقی، از دو روزنامهٔ پر شمارگان شرق و اعتماد و ستون سرمقالهٔ آن‌ها، تعداد ۴۰۵ دادهٔ شامل ساخت‌های همپایه را استخراج کردیم و پس از جداسازی داده‌هایی که در آن‌ها پدیدهٔ حذف رخ داده‌است، به تحلیل پرداختیم. در مواردی نیز از شم زبانی نگارنده، به عنوان گویشور بومی زبان فارسی، بهره گرفته شده‌است.

۲. پیشینهٔ پژوهش ساخت‌های همپایه

پژوهش‌هایی که در زبان فارسی در زمینهٔ ساخت‌های همپایه انجام گرفته‌اند، یا در چارچوب

^۱ modularity

^۲ differential

^۳ anti-differential

زبان‌شناسی زایشی به موضوع پرداخته‌اند یا منحصراً پژوهش‌هایی توصیفی هستند، و تعداد اندکی از آن‌ها نیز رویکردی رده‌شناختی دارند؛ بنابراین می‌توان گفت بیشتر با دیدی نحوی و صورت‌گرایانه به موضوع نگریسته و معنا را کمتر دخیل کرده‌اند. در آثار غیر ایرانی نیز کمابیش وضع به همین ترتیب است.

ناتل خانلری (Natel-Khanlari, 1973)، قریب و همکاران (Gharib et al., 1987)، انوری و احمدی گیوی (Anvari & Ahmadi-Givi, 2011)، همچنین کوئیرک و همکاران (Quirk et al., 1985)، سوان (Swan, 1996) و آذر (Azar, 2002) در آثاری سنتی و فاقد چارچوب زبان‌شناختی مشخص، توصیف‌هایی از ساخت‌های همپایه در زبان فارسی و انگلیسی ارائه کرده‌اند و به توصیف یا حتی تجویز چگونگی کاربرد این ساخت در این زبان‌ها پرداخته‌اند. در میان آثار نوین ایرانی که به ویژه در چارچوب نظری خاصی نگاشته شده‌اند، می‌توان به پژوهش‌های مشکوه‌الدینی (Meshkat Al-Dini, 1987)، شعبانی و همکاران (Sha'bani et al., 2010)، راسخ مهند (Rasekh-Mahand, 2011) و شعبانی (Sha'bani, 2013) در چارچوب دستور زایشی، پژوهش نغزگوی کهن و احمدخانی (Naghzgu-Kohan & Ahmadkhani, 2015)، و قادری نجف‌آبادی (Ghaderi-najafabadi, 2016) با رویکرد رده‌شناختی، و پژوهش وحید (Vahid, 2019) در چارچوب دستور موازی اشاره کرد. همچنین در میان آثار نوین غیر ایرانی آثار هارتمن (Hartmann, 2000) و ژانگ (Zhang, 2009) در چارچوب دستور زایشی، و اثر هسپلمث (Haspelmath, 2007) دارای رویکرد رده‌شناختی هستند. دو پژوهش لنگکر (Langacker, 2009; Langacker 2012) در چارچوب دستور شناختی و روی زبان انگلیسی انجام شده‌اند و از یافته‌های آن‌ها در پژوهش حاضر بهره گرفته شده‌است. از میان آثار یادشده، برخی از پژوهش‌ها به شکلی ویژه به موضوع حذف در همپایگی پرداخته‌اند.

راسخ مهند (Rasekh-Mahand, 2011) تبیینی نقشی از حذف به قرینه در جمله‌های همپایه فارسی ارائه کرده‌است. وی ابتدا به بررسی امکان حذف در جایگاه‌های مختلف زبان فارسی پرداخته‌است و سپس، با ارائه نمونه‌هایی نشان داده‌است که در این زبان نمی‌توان فاعل و مفعول صریح جمله اول را در جمله‌های مرکب به قرینه حذف کرد؛ ولی سایر سازه‌ها را می‌توان حذف نمود. پس از آن با تحلیل‌های رده‌شناختی، نشان داده‌است که الگوی حذف به قرینه بی‌قاعده نیست و یک سلسله‌مراتب دسترسی برای حذف به قرینه پیشنهاد داده‌است.

شعبانی (Sha'bani, 2013) کوشیده‌است که بر اساس مطالعات مربوط به ساختار ارتقای

گره راست^۱ در دیگر زبان‌ها، ویژگی‌های اصلی این ساختار را در زبان فارسی کشف و توصیف کند. او پس از برشمردن ۹ ویژگی ارتقای گرده راست در زبان فارسی، در یافته‌های پژوهش خود، بیان کرده‌است که با بهره‌گیری از برخی از این ویژگی‌ها می‌توان استدلال کرد که در اشتقاق ارتقای گره راست زبان فارسی فرایند حرکت دخیل نیست.

هارتمن (Hartmann, 2000) ساخت‌های همپایه آلمانی و حذف در آن‌ها را در چارچوب زبان‌شناسی زایشی مورد بررسی قرار داده‌است. او برای این منظور بر دو ساختار ارتقا گره راست و گسل^۲ در همپایگی متمرکز شده‌است. هارتمن در این پژوهش نشان داده‌است که حذف در همپایگی در صورت آوایی^۳ (PF) رخ می‌دهد و به وسیله شرایط زبرزنجیری^۴، نحوی و معنایی محدود می‌شود.

لنگکر (Langacker, 2012) در اثر دیگری حذف در همپایگی را از دیدگاه شناختی مورد بررسی قرار داده‌است. وی ابتدا انگاره دسترسی^۵ و فعال‌سازی^۶ را به کمک مفهوم پنجره‌های توجه معرفی می‌کند و بر مبنای آن به بحث درباره چگونگی تبیین حذف در همپایگی در دستور شناختی می‌پردازد.

مادرشاهیان (Madarshahian, 2015) نیز به حذف فعل از منظر دستور شناختی پرداخته‌است و حذف فعل در جمله‌های همپایه را به دلیل فعال شدن قالب‌های مشابه و حضور عناصر قالبی (پرکننده‌های جاهای خالی) مشابه توجیه می‌کند، به این صورت که توالی قالب‌ها با پرکننده‌های مشترک تنها یک بار بیان شود.

در دستور زایشی، که بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده درباره ساخت‌های همپایه فارسی نیز با همین رویکرد انجام گرفته‌اند، درباره برخی مسائل مربوط به همپایگی همچون حذف، یا همان ارتقای گره راست، میان زبان‌شناسان زایشی اتفاق نظر وجود ندارد. برای نمونه، شعبانی (Sha'bani, 2013, p. 152-153) بیان کرده‌است که در بین زبان‌شناسان در زمینه سازه بودن عناصری که تحت تأثیر ارتقای گره راست قرار می‌گیرند، اتفاق نظر وجود ندارد. به گفته او از یک سو، افرادی مانند، پستال (Postal, 1974)، برزنن (Bresnan, 1974)، ویلیامز (Williams, 1990) و لارسن (Larson, 1990) ادعا می‌کنند که ارتقای گره راست فقط بر عناصری عمل می‌کند که تشکیل یک سازه می‌دهند، ولی از سوی دیگر، افرادی همچون ابات

¹ right node raising

² gapping

³ phonetic form

⁴ prosodic

⁵ access

⁶ activation

(Abbott, 1976)، وایلدنر (Wilder, 1995)، هارتمن (Hartmann, 2000)، دومن (Duman, 2003)، کلوک (Kluck, 2007)، وینگارد (Wyngaerd, 2007)، اینجه (Ince, 2009) و الزیدی (Alzaidi, 2010) در مخالفت با دیدگاه نخست استدلال می‌کنند که ارتقای گره راست افزون بر سازه‌ها، ناسازه‌ها را نیز مورد هدف قرار می‌دهد. این بدان معناست که ارتقای گره راست از شرط سازه بودن سرپیچی می‌کند. با این اوصاف، به نظر می‌رسد که رویکرد زایشی در مرور زمان و در پژوهش‌های جدیدتر در زمینه همپایگی، با سازه‌بندی^۱ ثابت و سفت‌وسخت خود به چالش برخوردده‌است.

ولی با وجود تمامی پیچیدگی‌ها و چالش‌ها، همپایگی از دریچه دستور شناختی، حداقل ماهیتاً مشکل‌زا نیست. در دستور شناختی، سازه‌بندی متغیر و غیر بنیادی است و بر گرفته از همگذاری‌های نمادین^۲ است. هر همگذاری نمادین آمیزه‌ای است از قطب معنایی^۳، قطب واجی^۴، و رابطه نمادین میان این دو دستور شناختی مدعی است که واژگان و دستور یک پیوستار تشکیل می‌دهند و این بستر متفاوتی را برای تحلیل فراهم می‌کند (Langacker, 2012, p. 555).

۳. دستور شناختی

دستور بازنمایی نظام زبانی بشر است که در ذهن و نه در کتاب‌های دستور جای دارد. پس می‌توان گفت دستور یک زبان، توانایی‌های زبانی ویژه‌ای است که دستاورد آن لزوماً یک پدیده روان‌شناختی خودایستا^۵ با حد و مرزی مشخص نیست. بر مبنای تعریف لنگکر دستور آن جنبه از نظام شناختی بشر است که در آن واحدهای زبانی^۶ نهادینه شده‌اند (Langacker, 1987, p. 56-57).

دستور شناختی فقط با در نظر گرفتن سه عنصر، می‌تواند زبان را توصیف کند: (۱) واحد واجی که مشتمل است بر عبارت‌های زبانی^۷ که هرروزه به کار می‌بریم و هنگام تولید آن‌ها تلاش خودآگاهی نمی‌کنیم (Langacker, 1987, pp. 57-58)؛ (۲) واحد معنایی که عبارت است از مفهومی قراردادی و نهادینه‌شده که گویشوران یک زبان بدون توجه به چگونگی ساخته شدنش آن را به کار می‌برند (Langacker, 1987, p. 58)؛ و (۳) واحد نمادین که رابطه هدفمند میان این دو بوده و زمانی برقرار می‌شود که بتوان با شنیدن واحد واجی، واحد معنایی مابه‌ازای آن را تداعی

¹ constituency

² symbolic assemblies

³ semantic pole

⁴ phonological pole

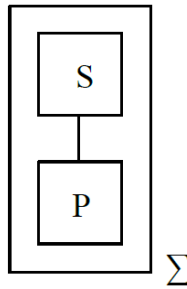
⁵ autonomous

⁶ Linguistic units

⁷ linguistic expressions

کرد و برعکس (Langacker, 1987, p. 58).

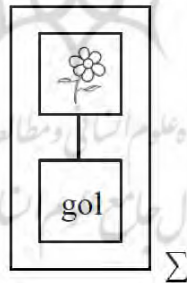
ساده‌ترین نوع واحد نمادین تکواژ است (Langacker, 1987, p. 58). لنگکر (Langacker, 2013, p. 15) تصویر زیر را برای واحد نمادین ساده ارائه کرده‌است که در آن S نمایانگر واحد معنایی، P نمایانگر واحد واجی و Σ نمایانگر واحد نمادین است.



شکل ۱: واحد نمادین ساده

برگرفته از (Langacker, 2013, p. 15)

برای نمونه، می‌توان به بازنمایی تکواژ ساده «گل» در زبان فارسی اشاره کرد که در تصویر (۲)، نشان داده شده‌است و در آن قطب معنایی تداعی فارسی‌زبانان از این پدیده و قطب واجی زنجیره واجی [gol] است که با حروف انگلیسی کوچک نشان داده می‌شود.



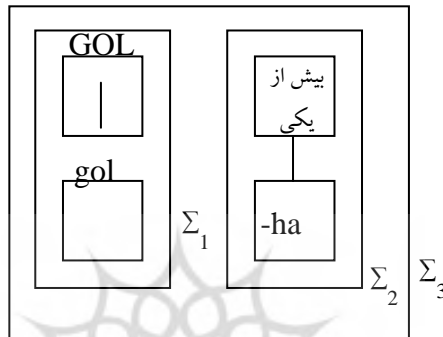
شکل ۲: نمونه‌ای از واحد نمادین ساده

واحدهای نمادین پایه می‌توانند با یکدیگر ترکیب شده و مجموعه‌هایی تحلیل‌پذیر^۱ از رابطه‌های نمادین را شکل دهند. این ساختارهای نمادین بزرگتر خود واحد نمادین به شمار می‌آیند. الگوهای دستوری در قالب واحدهای نمادین طرحواره‌ای تحلیل می‌شوند که با ساختارهای نمادین دیگر، نه از جنبه نوع، بلکه به لحاظ درجه مشخص‌بودگی^۲، متفاوت‌اند

^۱ analyzable

^۲ specificity

(Langacker, 1987, p. 58). برای نمونه، در شکل (۳) مشاهده می‌کنیم که تکواژ *gol* و *ha* که دو واحد نمادین ساده هستند و با Σ_1 و Σ_2 نشان داده می‌شوند، با یک‌دیگر ترکیب شده و واحد نمادین سومی را تشکیل داده‌اند که با Σ_3 مشخص شده‌است. از همین رو است که از واحدهای نمادین با عنوان همگذاری نمادین نیز یاد می‌شود. حروف انگلیسی کوچک همان گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، نشانگر واحدهای واجی بوده و حروف انگلیسی بزرگ واحد معنایی را نشان می‌دهند.



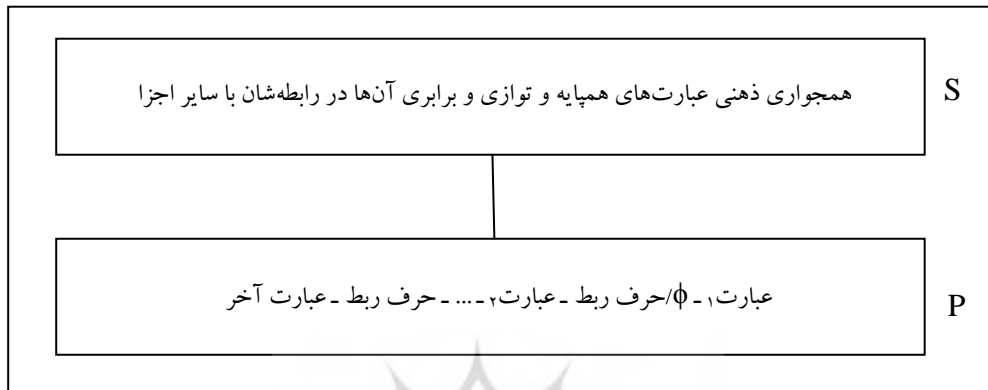
شکل ۳: نمونه‌ای از واحد نمادین غیرساده

بر همین اساس می‌توان مفهوم «ساخت» را نیز در دستور شناختی معرفی نمود. لنگکر (Langacker, 2009, p. 10) در تعریفی ساده، ساخت را همگذاری ساختارهای نمادین می‌داند. از نظر لنگکر، ساخت سرنمون ساختی است که در آن دو ساختار نمادین مؤلفه‌ای^۱، یعنی مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده ساختاری بزرگ‌تر، با یک‌دیگر تجمیع شده و یک ساختار نمادین ترکیبی^۲ می‌سازند. این دو ساختار هم در قطب معنایی و هم در قطب واجی تجمیع می‌شوند. باید توجه داشت این تصور که ساختارهای مؤلفه‌ای ابتدا به صورت جداگانه وجود دارند و ساختار ترکیبی پس از آن‌ها شکل می‌گیرد درست نیست. همچنین، ساختار ترکیبی از روی ساختارهای مؤلفه‌ای تعبیر نمی‌شود و تمام محتوای خود را از آن‌ها فراهم نمی‌کند. ساختار ترکیبی هستاری مستقل است و ممکن است مشخصه‌هایی داشته باشد که از هیچ‌یک از مؤلفه‌ها مشتق نشده باشد (Langacker, 2009, p. 10-11). برای نمونه، اگر ساختار ترکیبی «گلخانه» را در نظر بگیریم که از دو ساختار مؤلفه‌ای «گل» و «خانه» تشکیل شده‌است، مشاهده می‌کنیم که مفهوم کلی آن از کل ساخت به دست می‌آید و چیزی فراتر از مفهوم «گل» و مفهوم «خانه» است.

¹ component symbolic structure

² composite symbolic structure

بر مبنای آنچه گفته شد، در ساخت همپایه، همپایه‌ها و حروف ربط ساختارهای مؤلفه‌ای هستند که با یکدیگر تجمیع شده و در نهایت ساختار ترکیبی ساخت همپایه را تشکیل می‌دهند. این هم‌گذاری نمادین دارای قطب واجی و قطب معنایی است. شکل زیر، ساخت همپایه را به مثابه واحد نمادین نشان می‌دهد:



Σ

شکل ۴: ساخت همپایه به مثابه واحد نمادین

۱.۳. مفهوم‌سازی

بر خلاف رویکرد صورت‌گرا به زبان که در آن معنی، شهروندی درجه دوم به شمار می‌آید، در زبان‌شناسی شناختی به طور عام و در دستور شناختی به طور خاص معنا در کانون توجه زبان‌شناس قرار دارد. در زبان‌شناسی شناختی «معنا» همسان با «مفهوم‌سازی»^۱ است، به بیانی نظام دستوری زبان را نیز هم‌معنا با مفهوم‌سازی و تصویرپردازی می‌داند. نقش معنا در انگاره شناختی به قدری پررنگ است که گیرارتز (Bahrami-Khorshid, 2020, p. 7; quoted in Geertz, 2006, p. 7) در جمله‌ای اغراق‌آمیز زبان را همسان با معنا، و معنا را همسان با مفهوم‌سازی می‌پندارد (Bahrami-Khorshid, 2020, p. 53).

لنگکر (Langacker, 2009, p. 341) معتقد است که مفهوم‌سازی افزون بر محتوای مفهومی^۲، شامل تعبیر^۳ نیز هست. در واقع، تعبیر در انگاره مورد نظر ما اصطلاحی است که به شیوه‌های متفاوت نظاره کردن به یک موقعیت گفته می‌شود. به بیان ساده‌تر، «تعبیر» چگونگی برش زدن محتوای مفهومی (حوزه) از سوی مفهوم‌ساز است (Bahrami-Khorshid, 2020, p. 77). لنگکر برای تعبیر یک طبقه‌بندی چهارگانه در نظر گرفته است که عبارت‌اند از: تمرکز^۴،

¹ conceptualization

² conceptual content

³ construal

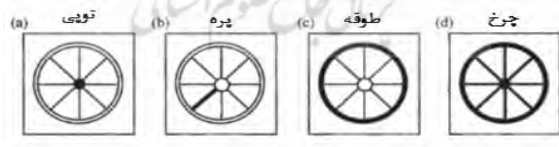
⁴ focusing

برجستگی^۱، مشخص‌بودگی و منظر^۲. از میان چهار مورد یادشده، آنچه در این پژوهش از اهمیت بیشتری برخوردار است، برجستگی است که در ادامه به آن پرداخته‌ایم.

۳.۱.۱. برجستگی

در یک تعریف عام، برجستگی به معنای آن است که در مشاهده یک صحنه به چه عنصر یا عناصری، بیشتر توجه می‌کنیم، یا به هنگام ادای یک جمله به کدام سازه بیشتر توجه داریم، و برای نمونه، آن را با تکیه بیان می‌کنیم. بنابراین، برجستگی را به سختی می‌توان به عنوان مفهومی مستقل توصیف کرد، چراکه در واقع ماهیتی نسبی دارد و در مقایسه است که معنا می‌یابد. چیزی که در یک صحنه مورد توجه ما قرار می‌گیرد و در اصطلاح آن را برجسته می‌کنیم، ممکن است در صحنه دیگر به هیچ وجه توجه ما را جلب نکند و یا اینکه برای فرد دیگری مهم نباشد (Langacker, 2013, p. 66; Bahrami-Khorshid, 2020, p. 86). لنگکر به دو نوع برجستگی اشاره می‌کند: نمابرداری^۳ و دوگانه متحرک و مکان‌نما^۴. هر دوی این مفاهیم زمینه‌ای معناشناختی دارند و در توصیف‌های دستوری، نقشی ضروری دارند.

در نمابرداری، هر پاره‌گفته زبانی بر اساس معنای خود، پیکره‌ای از محتوای مفهومی را برمی‌گزیند که آن را پایه^۵ می‌نامیم. به تعبیری دقیق‌تر، پایه دامنه^۶ بلافصل^۷ حوزه‌های فعال است، یعنی قسمتی که «در صحنه» قرار می‌گیرد و به عنوان تمرکز اصلی توجه، پیش‌زمینه‌سازی می‌شود. در این قسمت در صحنه، توجه به زیربخش خاصی کشانده می‌شود که به آن نما^۷ می‌گویند. بنابراین نمای یک پاره‌گفته تمرکز ویژه توجه در دامنه بلافصل است (Langacker, 2013, p. 66). برای نمونه، در تصویرهای زیر مفهوم «چرخ» پایه‌ای است برای «توپی» در تصویر *a*، «پره» در تصویر *b*، «طوقه» در تصویر *c*، و «چرخ» در تصویر *d*.



تصویر ۵: تمایز پایه و نما برگرفته از (Langacker, 2013, p. 67)

1 prominence

2 perspective

3 profiling

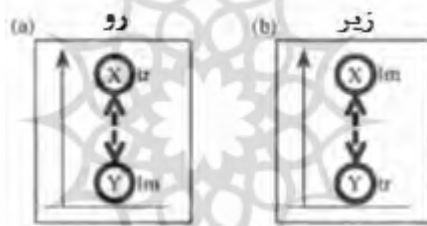
4 trajector/landmark alignment

5 base

6 immediate scope

7 profile

هنگامی که یک رابطه نمابرداری می‌شود، مشارکت‌کننده‌ها، رابطه درجات مختلفی از برجستگی را خواهند پذیرفت. مشارک برجسته‌تر، یعنی متحرک، هستاری است که حرکت می‌کند، ارزیابی می‌شود و یا توصیف می‌شود. در واقع متحرک، تمرکز اولیه^۱ رابطه نمابرداری شده است. اغلب مشارک دیگری نیز به عنوان تمرکز ثانویه^۲ برجسته می‌شود که به آن مکان‌نما می‌گویند. پاره‌گفته‌های زبانی ممکن است که محتوای یکسانی داشته باشند و حتی رابطه یکسانی را نمابرداری کنند، اما با یکدیگر تفاوت معنایی داشته باشند؛ چرا که شیوه گزینش متحرک و مکان‌نما در آن‌ها متفاوت بوده است. در دو شکل زیر، حروف اضافه «روی» و «زیر» نمابرداری شده‌اند. روشن است که این دو هم‌معنا نیستند. آن‌ها دارای محتوای یکسانی هستند که نشانگر مکان نسبی دو چیز در مقایسه با هم است. همچنین، رابطه یکسانی را نمابرداری می‌کنند. «x روی y» و «y زیر x» هر دو یک رابطه هستند. ولی این تفاوت معنایی تنها فرآورده تفاوت در میزان برجستگی مشارکت‌کننده‌ها است (Langacker, 2013, p. 70-71).



شکل ۶: نمابرداری دو رابطه «رو» و «زیر»

برگرفته از (Langacker, 2013, p. 71)

۲.۳. انگاره دسترسی و فعال‌سازی

لنگر (Langacker, 2009, p. 365) از نمونه‌هایی از همپایگی غیر سازه‌ای یاد می‌کند که به باور او نیازمند تحلیل‌های پیچیده‌تری هستند که به پدیده حذف مربوط است. او (Langacker, 2012, p. 590) کاهش تکیه‌ای^۳، حذف، و همپایگی غیرسازه‌ای را پدیده‌هایی می‌داند که ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر داشته و همگی به شیوه‌ای واحد به وسیله مفاهیم دسترسی و فعال‌سازی تبیین می‌شوند.

لنگر (Langacker, 2012, p. 585) در تعریف حذف می‌نویسد: «زمانی از حذف حرف می‌زنیم که یک عبارت جمله نباشد، اما با این حال در قیاس با عبارت دیگری که جمله است، به

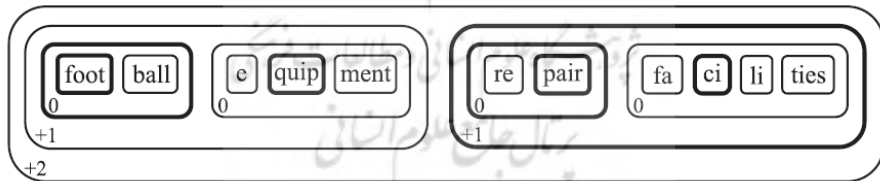
¹ primary focus

² secondary focus

³ accentual reduction

صورت جمله تفسیر شود.» او برای تحلیل پدیده حذف در همپایگی، افزون بر ابزارهایی از نظریه که پیش‌تر از آن‌ها صحبت شده‌است، پنجره‌های توجه، انگاره دسترسی و فعال‌سازی، و مفاهیم متمایز و ضد متمایز را نیز به کار برده‌است و به کمک آن‌ها ساخت‌های دارای حذف را در انگلیسی تحلیل کرده‌است. در واقع، او در ساخت‌های همپایه دارای حذف، متمایز و ضد متمایز را سازه‌های همپایه می‌داند. این تحلیل‌ها در فارسی نیز کارآمدند؛ بنابراین، در ادامه به آن‌ها پرداخته‌ایم.

لنگر (Langacker, 2012, p. 561-564)، ابتدا به معرفی پنجره‌ها در پیوند با مفهوم پویایی می‌پردازد. به گفته او زبان چیزی است که «رخ می‌دهد» و بنابراین، ساختارهای زبانی دارای یک مسیر زمانی^۱ هستند؛ به این معنا که در طول زمان و به شیوه‌ای مشخص شکل می‌گیرند. ولی این مسیر لزوماً مسیری منفرد و از چپ به راست (یا در زبان فارسی از راست به چپ) نیست. پردازش یک پاره گفته می‌تواند به صورت موازی، در ابعاد متفاوت و سطوح سازمان‌دهی متفاوت انجام گیرد. در واقع، این اتفاق در مقیاس‌های زمانی^۲ گوناگون رخ می‌دهد. در هر مقیاس زمانی معین، پردازش در پنجره‌هایی پی‌درپی انجام می‌گیرد. هر پنجره بستری را فراهم می‌کند تا هستارهای چندگانه به صورت پیوسته بازنمایی شوند. به طور معمول، محتوای هر پنجره ساختاری منسجم را پیرامون یک هستار برجسته شکل می‌دهد. برای روشن شدن موضوع، لنگر مثالی واج‌شناختی از زبان انگلیسی می‌آورد که به فهم مطلب کمک می‌کند. این نمونه در شکل (۷) نشان داده شده‌است.



شکل ۷: نمونه‌ای واج‌شناختی از پنجره‌های توجه

بر گرفته از (Langacker, 2012, p. 561)

در شکل بالا هر یک از مستطیل‌های لبه‌گرد، نشانگر یک پنجره هستند. مشاهده می‌کنیم که پنجره‌ها در سه مقیاس زمانی ۰، +۱، و +۲ سازمان‌دهی شده‌اند. در کوچک‌ترین مقیاس زمانی پیش از ۰، که می‌توان آن را با -۱ نیز مشخص کرد، پنجره‌ها براساس هجاها شکل گرفته‌اند و هجای تکیه‌دار با کادر برجسته‌تر مشخص شده‌است. در مقیاس بعدی یعنی مقیاس ۰، پنجره‌ها

¹ time course

² time scales

واژه‌ها را در بر گرفته‌اند. در پنجره‌های بزرگ‌تر و مقیاس‌های ۱+ و ۲+ نیز، به ترتیب عبارت‌های بزرگ‌تری سازمان‌دهی شده‌اند. در همه سطح‌ها پنجره‌های برجسته‌تر نشانگر برجستگی محتوای آن پنجره هستند. ولی چرا مقیاس زمانی واژه‌ها ۰ در نظر گرفته شده‌است؟ این می‌تواند به این سبب باشد که ما از وجود پنجره‌های برخی از مقیاس‌های زمانی، آگاه‌تریم. برای نمونه، در مثال بالا، نسبت به واژه‌ها آگاه‌تریم تا هجاها و پاره‌گفته‌های بزرگ‌تر. این مقیاس زمانی را مقیاس مبنا^۱ می‌نامند. بنابراین، ساختارهایی که در پنجره‌های مقیاس مبنا نمایان می‌شوند به صورت ذاتی برجسته‌تر از سطوح دیگر هستند. بسته به چگونگی سازمان‌دهی زبانی و برای مقاصد گوناگون، مقیاس مبنا می‌تواند متفاوت باشد. لنگکر برای مقاصد دستوری و گفتمانی، مقیاس مبنا را پنجره‌های جمله‌ای در نظر می‌گیرد.

لنگکر (Langacker, 2012, p. 564) سپس و با استفاده از پنجره‌های توجه، انگاره دسترسی و فعال‌سازی را تعریف می‌کند. او در واقع، این مفاهیم را به عنوان جایگزینی برای ترکیب‌پذیری^۲ معرفی می‌کند. ترکیب‌پذیری در زبان‌شناسی بر مبنای استعاره ساختن چیزی از قطعه‌های کوچک‌تر تعریف می‌شود و با اینکه تا اندازه‌ای مفید و اجتناب‌ناپذیر است، محدودیت‌ها و زیان‌هایی نیز دارد. دو مفهوم دسترسی و فعال‌سازی مکمل یک‌دیگر هستند و به همراه هم می‌توانند ساختارهای زبانی را شرح دهند. در این انگاره جایگزین، یک پنجره متحرک توجه، دسترسی پشت سر هم به مفهومی غیر ساده را فراهم می‌کند. منظور از دسترسی محتوایی است که هر پنجره متحرک در اختیار می‌گذارد. در هر مرحله از پردازش بخش‌هایی از مفهوم هدف در پنجره قرار می‌گیرد تا اینکه در نهایت، مقصود ارتباطی مورد نظر برآورده می‌شود. به گفته لنگکر محتوای این پنجره متحرک جمله به جمله به‌روزرسانی می‌شود. به صورت طبیعی محتوای موجود در پنجره کنونی بیشتر از پنجره‌های پیشین یا پسین توجه ما را به خود اختصاص می‌دهد. ولی از آن جایی که مفهوم‌سازی تعاملی است و گوینده و شنونده، بافت، دانش پس‌زمینه‌ای و موارد مشابه در آن تأثیرگذارند، محتوای پنجره کنونی در نسبت با پنجره‌های پیشین و پسین ادراک می‌شود. در واقع، می‌توان گفت که محتوای درون هر پنجره توسط پنجره پیشین فعال می‌شود و به عنوان نقطه آغازی برای فعال‌سازی پنجره پس از خود عمل می‌کند. در واقع، در این مدل، برخلاف ترکیب‌پذیری که در آن تأکید بر ساختن ساختارهای مفهومی ناموجود، از قطعه‌های کوچک‌تر است، چیزی ساخته نمی‌شود. بلکه همه چیز در جای خود موجود است و فقط به ترتیب مورد نظر انتخاب و فراخوانی می‌شود. بر اساس این انگاره، حتی این تصور که گوینده صرفاً رمزگذاری^۳ و

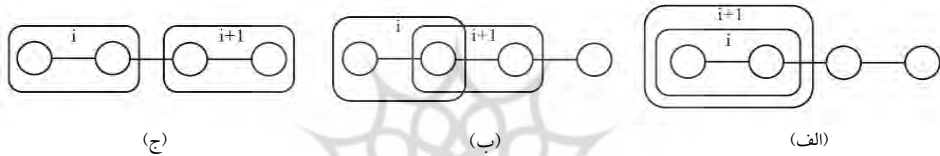
¹ baseline

² compositionality

³ encoding

شنونده رمزگشایی^۱ می‌کند نیز اشتباه است، بلکه دستور شناختی هر دو را در فرایند رمزگردانی^۲ به یک میزان سهم می‌داند. به این ترتیب، عبارت‌های زبانی وسیله‌ای برای فراخواندن محتوای مفهومی هستند، نه اجزایی برای ساختن آن.

محتوای فعال هر پنجره، اگر با درونداد دیگری تقویت نشود، در پنجره بعدی کم‌رنگ‌تر می‌شود. ولی از آن جایی که بی‌درنگ نابود نمی‌شود، محتوای فعال هر پنجره، مبنایی برای پنجره پس از خود تشکیل می‌دهد و بر آن تأثیر می‌گذارد. به همین سبب است که معمولاً محتوای قابل دسترسی در پنجره‌های متوالی، با یک‌دیگر همپوشانی دارند. بر همین اساس، لنگکر سه نوع متفاوت از دسترسی را معرفی می‌کند که عبارتند از دسترسی همزمان، دسترسی دارای همپوشانی، و دسترسی جداگانه. شکل زیر، این سه نوع از دسترسی را نشان می‌دهد:



شکل ۸: انواع دسترسی

بر گرفته از (Langacker, 2012, p. 567)

شکل (الف) دسترسی هم‌زمان را نشان می‌دهد. در این حالت با تکرار رویه‌رویم، به این معنا که پنجره متحرک در واقع حرکتی نمی‌کند و بنابراین محتوای پنجره i و پنجره $i+1$ هم‌زمان است. شکل (ج) دسترسی جداگانه را نشان می‌دهد که در آن محتوای دو پنجره کاملاً با یک‌دیگر متفاوت بوده و در پنجره جدید از اجزای یادشده در پنجره پیشین برای فعال‌سازی بهره‌گرفته نمی‌شود. در این حالت، برای مرتبط کردن دو پنجره با یک‌دیگر به نوعی استدلال نیاز است. ولی شکل (ب) دسترسی دارای همپوشانی را نشان می‌دهد که حالت معمول است و در آن محتوای پنجره $i+1$ بر مبنای محتوای پنجره i فعال می‌شود، ولی از آن فراتر می‌رود. نمونه زیر مثالی است که لنگکر برای شرح این سه حالت از دسترسی به کار برده است:

4. Joe dislikes salmon, so he won't eat it. He won't eat it. Just stay home.

در مثال بالا، میان بندهای دوم و سوم دسترسی از نوع هم‌زمان است، چراکه با تکرار جمله he

won't eat it مواجهیم. در جملات چهارم و سوم دسترسی جداگانه را مشاهده می‌کنیم، چراکه

هیچ‌یک از اجزای جمله سوم در جمله چهارم تکرار نشده‌اند و برای مرتبط کردن آن‌ها به

¹ decoding

² coding

یک دیگر به نوعی استدلال نیاز داریم؛ مثلاً اینکه چون جو ماهی سالمون نمی خورد، پس لازم نیست برای خریدن آن از خانه بیرون بروی. و جمله اول و دوم مصداق دسترسی دارای همپوشانی هستند و اجزایی از پنجره i در پنجره $i+1$ نیز تکرار شده است. آنچه ما برای تحلیل حذف در همپایگی بدان نیاز داریم، همین دسترسی دارای همپوشانی است.

با معرفی این مفاهیم، می توانیم به پدیده حذف در همپایگی پردازیم. به گفته لنگکر (Langacker, 2009, p. 365) در دستور زایشی، گشتاری با عنوان کاهش همپایگی، سبب کاهش یافتن جمله های همپایه به یک جمله منفرد با دو سازه همپایه می شود. البته بعدها روشن شد که همه موارد همپایگی سازه ها از این طریق امکان پذیر نمی شود و برای توجیه برخی از عبارت های دارای ابهام به ترکیبی از این تبدیل و نیز خود سازه ها نیاز است. از آن جایی که دستور شناختی به گشتار و تبدیل قائل نبوده و برای جملات هویتی مستقل متصور است، لنگکر (Langacker, 2012, p. 581-587) همین مفهوم را به کمک انگاره دسترسی و فعال سازی توضیح می دهد. او برای روشن تر کردن موضوع، ابتدا نوع دیگری از کاهش، به نام کاهش تکیه ای را مثال می زند. این کاهش باعث می شود تکیه کامل روی اجزایی قرار گیرد که پیش تر به آن ها اشاره نشده باشد. به این ترتیب این اجزا در مقایسه با اجزای پیرامونشان برجستگی تکیه ای بیشتری دریافت می کنند و در عوض سایر اجزا با نوعی کاهش در تکیه مواجه می شوند. برای نمونه به مثال زیر توجه کنید:

5. She DEVoured the CAKE. She ate it GREEDILY.

در نمونه بالا، جزء جدیدی که در جمله دوم به چشم می خورد واژه *Greedily* است. چرا که واژه *ate* مصداقی از *devoured* بوده و پیش تر به آن اشاره شده است، ضمیر *it* نیز جایگزین *cake* شده است و محتوای جدید به همراه ندارد. در هر یک از جمله ها، حروف بزرگ نشان دهنده برجستگی و تکیه بیشتر و حروف کوچک نشانگر تکیه کمتر هستند. همان گونه که مشاهده می کنیم آنچه در جمله اول تکیه را از آن خود کرده است، در جمله دوم تحت تأثیر محتوای جدید، کم رنگ تر شده است. به کمک پدیده های دسترسی و فعال سازی شرح این فرایند بسیار آسان است. در واقع، کاهش تکیه به معنای همپوشانی مفهومی است و تکیه کامل به اطلاعات جدید اختصاص می یابد. این برجستگی تکیه ای به عنوان قطب واجی، با برجستگی اطلاعاتی به عنوان قطب معنایی، رابطه ای نمادین دارد. لنگکر این محتوای تازه و بدون همپوشانی را متمایز می نامد و آن را با علامت Δ نشان می دهد. اگر پنجره هایی پی در پی با محتوای جمله را در نظر بگیریم، متمایز محتوایی در پنجره $i+1$ است که در پنجره i حضور ندارد. با این توضیحات درباره کاهش تکیه ای، شرح پدیده حذف آسان تر می شود. پیش تر نیز گفته شد که لنگکر حذف را

مواردی معرفی نموده که در آن‌ها یک عبارت جمله نیست، ولی در قیاس با عبارت دیگری که جمله است، تفسیری جمله‌گونه پیدا می‌کند. او برای درک بهتر از دو نمونه زیر بهره می‌گیرد:

6. Ann BOUGHT a DOG. She bought a POODLE.

7. Ann BOUGHT a DOG. A POODLE.

در هر دو نمونه بالا، محتوایی که دارای همپوشانی است بازنمایی واجی کمتری دارد. تفاوت تنها در میزان کمتر بودن این بازنمایی است. در نمونه (۶)، با کاهش تکیه و در نمونه (۷) با حذف کامل روبه‌رویم. در نمونه (۷)، با اینکه محتوای پنجره اول در پنجره دوم بیان نمی‌شود، ولی این پنجره کماکان فعال است و چارچوبی برای تفسیر اجزای آشکار این پنجره را فراهم می‌کند که این اجزای آشکار همان متمایز را تشکیل می‌دهند. برای تفسیر متمایز نیاز است که دسترسی دوباره‌ای به ساختار پیشین داشته باشیم. در این نمونه، از آن جایی که *dog* و *poodle* به نوعی این‌همانی دارند و فقط در میزان مشخص‌بودگی با یک‌دیگر متفاوت‌اند، فعال شدن محتوای پنجره پیشین برای تفسیر متمایز کافی است. ولی همیشه این‌گونه نیست. بیشتر اوقات، متمایز از جنبه‌هایی با عبارت پیش از خود در تضاد است. بنابراین، تفسیر عبارت حذفی، فقط با فعال‌سازی دوباره ساختار پیشین امکان‌پذیر نخواهد بود. اگر نمونه زیر را در نظر بگیریم:

8. She WASHED the CAT. Then the DOG

در پنجره دوم *dog* متمایز به شمار می‌آید. ولی این پاره گفته، با پاره گفته دیگری در جمله پیش از خود در انطباق است و آن را سرکوب^۱ می‌کند، که در نمونه بالا، واژه *cat* است. این بخش سرکوب‌شده در پنجره پیشین ضد متمایز نام دارد که لنگر آن را با علامت Δ نشان می‌دهد. دستور شناختی متمایز و ضد متمایز را همپایه‌های یک ساخت همپایه دارای حذف می‌داند.

۳. تحلیل داده‌ها: مفهوم‌سازی حذف در همپایگی

لنگر و هسپلمت از همپایگی غیر سازه‌ای به عنوان نوعی حذف یاد می‌کنند. هسپلمت (Haspelmath, 2007, p. 4) بیان کرده‌است که افزون بر ساخت‌های همپایه‌ای که در آن‌ها هر کدام از همپایه‌ها یک سازه نحوی معمول است (مانند NP، VP یا جمله) بسیاری از زبان‌ها همپایگی غیر سازه‌ای را مجاز می‌دانند. در راستای شبیه‌سازی همپایگی غیر سازه‌ای با الگوهای موجود در دستور، زبان‌شناسان این نوع ساخت‌ها را حذف (یا کاهش همپایگی^۲) می‌نامند. با توجه به آنچه در شرح انگاره دسترسی و فعال‌سازی گفته شد، ابزار مورد نیاز برای تحلیل

¹ suppress

² coordination reduction

همپایگی غیر سازه‌ای یا حذف در همپایگی را در اختیار داریم و می‌توانیم به سراغ تحلیل حذف در همپایگی برویم.

به منظور تحلیل حذف در همپایگی در زبان فارسی، تعداد ۴۰۵ داده دارای همپایگی عطفی و انفصالی از ده شماری متوالی دو روزنامه شرق و اعتماد، و از ستون سرمقاله آن‌ها استخراج شد. در این میان، داده‌هایی که در آن‌ها حذف در همپایگی روی داده بود، گردآوری شد تا به کمک مفاهیم متمایز و ضد متمایز، مورد تحلیل قرار گیرند. از میان داده‌های گردآوری‌شده، تعداد ۸۳ داده دارای نوعی از حذف در همپایگی بودند. از این تعداد، ۶۷ عدد حذف فاعل، ۱ عدد حذف مفعول، ۸ عدد حذف فعل، ۳ عدد حذف همکرد فعل مرکب، ۲ عدد حذف فعل و فاعل، ۱ عدد حذف فاعل و مفعول و ۱ عدد حذف فاعل و متمم فعلی دیده شد.

از آن جایی که حضور ساخت‌های دستوری متعدد و پیچیده در اغلب داده‌های گردآوری‌شده تحلیل و بازنمایی طرحواره‌ای آن‌ها را دشوار و مخاطب را سردرگم می‌کند، ابتدا با تحلیل نمونه‌های ساده‌ای که برگرفته از شم زبانی نگارنده هستند، تحلیل‌های دستور شناختی را بر نمونه‌های سرنمون حذف در همپایگی در زبان فارسی ارائه می‌کنیم، یعنی نمونه‌های ساده‌ای که در آن‌ها فقط بر ساخت همپایه و حذف در آن از جایگاه فاعلی، مفعولی و فعلی متمرکز شده‌ایم. حذف در این نمونه‌های سرنمون فقط از یک نقش دستوری رخ داده‌است. پس از آن با تکیه بر تحلیل‌های ارائه‌شده، به شناسایی متمایز و ضد متمایز، یا در واقع همپایه‌ها، در نمونه‌هایی از هر یک از گروه‌های یادشده می‌پردازیم و در ادامه، تحلیل نمونه‌هایی از داده‌های موجود در پیکره ارائه می‌شود. جمله زیر را در نظر بگیرید:

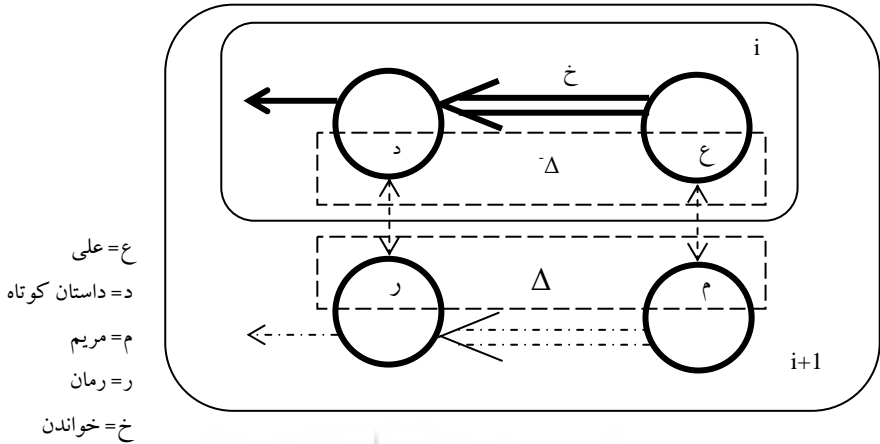
۹. علی داستان کوتاه و مریم رمان می‌خواند.

با توجه به انعطاف‌پذیر بودن سازه‌ها در انگاره دستور شناختی، می‌توانیم علی داستان کوتاه و مریم رمان را سازه [همگذاری نمادین] در نظر گرفته و ساخت بالا را همپایگی از نوع سازه‌ای بدانیم. اما به باور لنگر، چنین تحلیلی با وجود اینکه نادرست نیست، فقط بخشی از ماجراست. به باور او این جمله به صورت طبیعی به شکل زیر تولید می‌شود:

۱۰. علی داستان کوتاه، و مریم رمان، می‌خواند.

این به آن معناست که در محل دو ویرگول، مکثی در جمله وجود دارد. این امر نشان می‌دهد که نمی‌توانیم جمله بالا را به سادگی همپایگی سازه‌ای در نظر بگیریم، و به باور لنگر با همپایگی جمله‌ای سر و کار داریم. ولی از آن جایی که دستور شناختی اجازه مشتق شدن عبارتی همچون نمونه (۷) را از یک جمله زیرساختی نمی‌دهد، لنگر در عوض با استفاده از انگاره دسترسی و

فعال‌سازی به تحلیل این موضوع پرداخته‌است. شکل زیر، چگونگی بازنمایی نمونه (۱۰)، در دستور شناختی است:



شکل ۹: نمونه‌ای از حذف فعل در ساخت همپایه

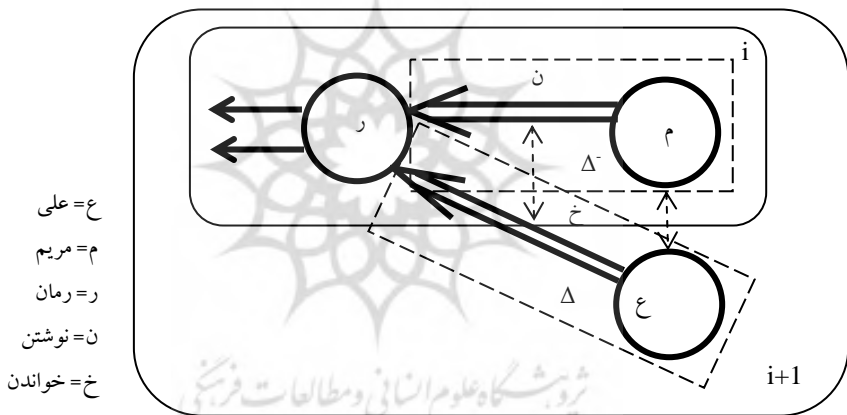
در شکل (۹)، به منظور سادگی تحلیل و پرهیز از شلوغی شکل، از نشان دادن زمان و موقعیت پرهیز کرده‌ایم. در این شکل، دو پنجره توجه را مشاهده می‌کنیم که پی‌درپی نیستند و پنجره‌های i و $i+1$ به جای اینکه به دنبال یک‌دیگر بیایند، تودرتو هستند. وجود ویرگول‌ها در جمله نیز تأیید‌کننده همین مسئله است. به این ترتیب، جمله علی داستان کوتاه می‌خواند در پنجره i رخ می‌دهد که مقیاس مبنا به شمار می‌آید، و مریم رمان، در پنجره $i+1$ در میان پنجره i و در بین دو ویرگول قرار می‌گیرد. بنابراین، مریم رمان در این پاره گفته، متمایز به شمار می‌آید که محتوای پنجره پیش از خود را برای تفسیر و فعال شدن محتوای خود مبنا قرار می‌دهد. از سوی دیگر، مریم با علی و رمان با داستان کوتاه در تضاد است که این تضاد توسط پیکان‌های دوطرفه نقطه‌چین در شکل نشان داده شده‌است. به این ترتیب، می‌توان گفت که علی داستان کوتاه نیز ضد متمایز این عبارت است. متمایز و ضد متمایز در شکل با مستطیل‌های نقطه‌چین نشان داده شده‌اند. در پنجره $i+1$ فعل به صورت نقطه‌چین نشان داده شده‌است تا بدانیم که مستقیماً رمزگذاری نشده‌است. در این جا، شکل نقطه‌چین‌ها را متفاوت در نظر گرفته‌ایم تا در تحلیل‌ها و بازنمایی‌های آینده، با پیکان تجربه‌گر اشتباه گرفته نشود.

در چنین ساختی همپایه‌ها، بدون در نظر گرفتن سازه بودن یا نبودنشان، چیزی به جز متمایز و ضد متمایز نیستند. در واقع، به گفته لانگکر (Langacker, 2012, p. 590) به جای اینکه سازه بودن پیش‌نیاز همپایگی باشد، سازه بودن متمایز و ضد متمایز از همپایه شدنشان با یک‌دیگر نشأت

می‌گیرد. افزون بر این، پیش‌تر نیز اشاره شد که نکته بااهمیت در همپایگی آن است که همپایه‌ها از جنبه ذهنی همجوار بوده و رابطه‌ای موازی با دیگر اجزا برقرار می‌کنند. متمایز و ضد متمایز بر اساس نقشی که در دو جمله، یکی آشکار و دیگری بازسازی شده، بازی می‌کنند، با یکدیگر موازی هستند. همجواری آن‌ها، بر همجواری جمله‌هایی که در آن‌ها قرار دارند نیز دلالت می‌کند و به این ترتیب، شرط همپایگی در این نوع ساخت‌ها نیز برآورده می‌شود.

در مثال یادشده، محتوای مشترک و حذف‌شده از پنجره دوم، فعل جمله بود. ولی دیگر نقش‌های دستوری نیز می‌توانند به همین ترتیب در همپایگی مورد حذف واقع شده و به وسیله دستور شناختی تبیین شوند. برای مثال، در نمونه زیر آنچه در دو پنجره، دارای همپوشانی است و حذف می‌شود، نقش دستوری مفعول است:

۱۱. مریم رمان می‌نویسد و علی می‌خواند.



شکل ۱۰: نمونه‌ای از حذف مفعول در ساخت همپایه

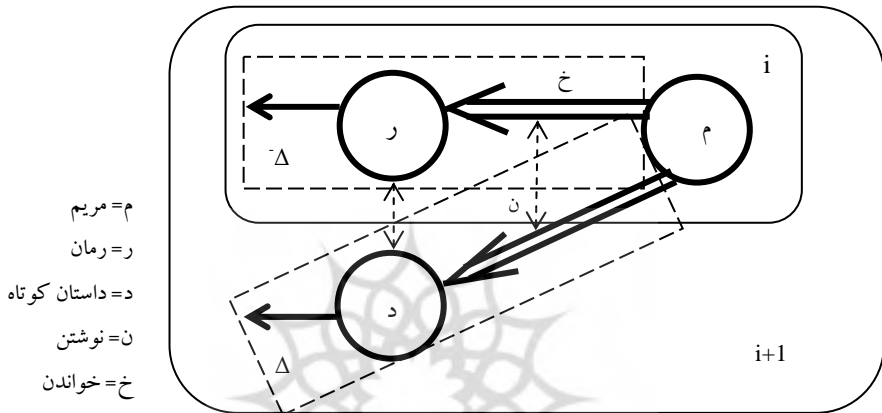
در شکل (۱۰)، که بازنمایی نمونه (۱۱) است، دو پنجره i و $i+1$ را مشاهده می‌کنیم. جمله مریم رمان می‌نویسد محتوای پنجره i است و علی می‌خواند محتوای پنجره $i+1$ که از پنجره i به عنوان مبنایی برای فعال‌سازی و تفسیر محتوای خود بهره می‌گیرد. به این ترتیب، علی می‌خواند متمایز این ساخت به شمار می‌آید. همان‌گونه که پیکان‌های نقطه‌چین دو طرفه نشان می‌دهند، علی با مریم و می‌خواند با می‌نویسد در تضاد بوده و در نتیجه مریم می‌نویسد نیز به عنوان ضد متمایز شناسایی می‌شود. متمایز و ضد متمایز که با مستطیل‌های نقطه‌چین مشخص شده‌اند، همپایه‌های این ساخت هستند. اینکه رمان پنجره i و رمان پنجره $i+1$ با یکدیگر هم‌مرجع^۱ هستند یا خیر و

^۱ coreferent

چگونگی این هم‌ارجاعی، بحث گسترده‌ای است که شاید چندان در گستره این پژوهش نباشد. ولی به گفتن همین مقدار بسنده می‌کنیم که خاص یا عام بودن مفهوم *رمان* در هر دو پنجره، و برای علی و مریم، یکسان است.

اکنون، به سراغ حالتی می‌رویم که محتوای حذف‌شده و دارای همپوشانی فاعل باشد. مثال زیر نمونه‌ای از این حالت است.

۱۲. مریم *رمان* می‌خواند و *داستان کوتاه* می‌نویسد.



شکل ۱۱: نمونه‌ای از حذف فاعل در ساخت همپایه

دو پنجره i و $i+1$ را در شکل مشاهده می‌کنیم. در پنجره i *مریم رمان می‌خواند* و در پنجره $i+1$ *داستان کوتاه می‌نویسد* را می‌بینیم. در واقع پنجره $i+1$ از محتوای پنجره i پیش برای تفسیر محتوای خود بهره می‌گیرد. با توجه به محتوای جدید موجود در پنجره $i+1$ ، *داستان کوتاه می‌نویسد* متمایز این ساخت به شمار می‌آید. تضاد میان *داستان کوتاه* و *رمان* و همین‌طور *می‌نویسد* و *می‌خواند*، که با پیکان نقطه‌چین دوطرفه نشان داده شده‌است، نشان می‌دهد که ضد متمایز این ساخت نیز *رمان می‌خواند* است. به این ترتیب *رمان می‌خواند* و *داستان کوتاه می‌نویسد* که متمایز و ضد متمایز این ساخت هستند، همپایه‌ها را تشکیل می‌دهند.

پس از توضیح‌های بالا، اکنون به سراغ نمونه‌هایی از داده‌های گردآوری‌شده می‌رویم. همان‌گونه که گفته شد در نمونه‌های گردآوری‌شده، حذف از جایگاه فاعل، مفعول، فعل، فاعل و فعل، فاعل و متمم فعلی، فاعل و مفعول و همین‌طور همکرد فعل مرکب رخ داده‌است که از هر مورد، به ترتیب، به شرح یک نمونه پرداخته‌ایم:

۱۳. بودجه دولت ایران تهیه می‌شد و به تصویب مجلس می‌رسید.^۱

در نمونه (۱۳)، گر پنجره i بند بودجه دولت ایران تهیه می‌شد را شامل شود و پنجره i+1 به تصویب مجلس می‌رسید را، مشاهده می‌کنیم که در پنجره i+1 فاعل حذف شده و به تصویب مجلس می‌رسید که زیر آن خط کشیده شده است، محتوای جدیدی را معرفی می‌کند که دستور شناختی آن را متمایز می‌نامد. اطلاعاتی که این بند در پنجره پیشین خود کمرنگ‌تر و اصطلاحاً سرکوب می‌کند، تهیه می‌شد است که در ساخت مورد نظر ضد متمایز به شمار می‌آید. بنابراین، دو عبارتی که زیر آن‌ها خط کشیده شده است، همپایه‌های ساخت مورد نظر هستند.

۱۴. دولت ایران این کودکان را به دلیل ایرانی نبودن پدر به رسمیت نمی‌شناسد و دولت افغانستان به دلیل ایرانی بودن مادر ثبت هویت نمی‌کند.^۲

در نمونه بالا، پنجره i دولت ایران این کودکان را به دلیل ایرانی نبودن پدر به رسمیت نمی‌شناسد را شامل می‌شود. محتوای پنجره i+1 نیز عبارت است از دولت افغانستان به دلیل ایرانی بودن مادر ثبت هویت نمی‌کند. مشاهده می‌کنیم که در پنجره i+1 مفعول بند اول یعنی این کودکان را حذف شده است، و اطلاعات جدید که عبارت است از متمایز ساخت ما، با خط کشی نشان داده شده است. محتوایی که متمایز، یعنی دولت افغانستان به دلیل ایرانی بودن مادر ثبت هویت نمی‌کند، در پنجره i سرکوب می‌کند نیز عبارت است از دولت ایران به دلیل ایرانی نبودن پدر به رسمیت نمی‌شناسد، که ضد متمایز ساخت مورد نظر است و این دو همپایه‌های ساخت را تشکیل می‌دهند.

۱۵. ایشان هنرمندی تراز اول بودند و من فیلمساز جوانی در ابتدای راه.^۳

در نمونه (۱۵)، ایشان هنرمندی تراز اول بودند محتوای پنجره i و من فیلمساز جوانی در ابتدای راه محتوای پنجره i+1 را شامل می‌شوند. همان گونه که می‌بینیم فعل بودند در پنجره دوم حذف شده است. محتوای جدید در پنجره i+1 من فیلمساز جوانی در ابتدای راه است، که ایشان هنرمندی تراز اول را در پنجره پیشین خود در اصطلاح سرکوب می‌کند و این دو به ترتیب متمایز و ضد متمایز ساخت مورد نظر ما هستند که همپایه‌های آن نیز به شمار می‌آیند.

۱۶. من به پست و سمت آقای اکبر طبری کاری ندارم و همین طور به جایگاه او.^۱

^۱ این جمله برگرفته از روزنامه شرق، شماره ۳۷۳۸ در ۲۰ خرداد ۱۳۹۹ است که آدرس وب‌گاه آن از این قرار است: <https://www.sharghdaily.com/newspaper/>

^۲ این جمله از روزنامه اعتماد، شماره ۴۶۶۴ در ۲۰ خرداد ۹۹ از وب‌گاه زیر برگرفته شده است: <https://www.etemadnewspaper.ir/fa/main/archive>

^۳ (اعتماد، شماره ۴۶۶۹، ۲۶ خرداد ۹۹)

در نمونه بالا، شاهد حذف از دو جایگاه دستوری هستیم. در پنجره $i+1$ هم فاعل حذف شده است (من) و هم فعل (کاری ندارم). بنابراین محتوای جدید این پنجره، یعنی همین‌طور به جایگاه او متمایز ساخت به شمار می‌آید و محتوای متناظر آن در پنجره قبل، یعنی به پست و سمت آقای اکبر طبری، ضد متمایز. به این ترتیب، این دو همپایه‌های این ساخت هستند که با خط‌کشی مشخص شده‌اند.

۱۷. آقای طبری و عواملش به خوبی از منافذ قانونی سود بردند و در واقع سوءاستفاده کردند.^۱ در نمونه (۱۷)، شاهد حذف فاعل (آقای طبری و عواملش) و همین‌طور متمم فعلی (از منافذ قانونی) در پنجره $i+1$ هستیم. اگر محتوای پنجره اول را آقای طبری و عواملش به خوبی از منافذ قانونی سود بردند در نظر بگیریم، محتوای جدید پنجره دوم که همان متمایز ساخت ماست، در واقع سوءاستفاده کردند به شمار می‌آید. ضد متمایز نیز که محتوای متناظر و سرکوب‌شده توسط متمایز است سود بردند خواهد بود و به این ترتیب این دو همپایه‌های این ساخت همپایه را تشکیل می‌دهند.

۱۸. مهاجران اروپایی اولیه در آمریکا بومیان آفریقایی را به صورت گروهی دستگیر می‌کردند و به زور سوار کشتی می‌کردند.^۲

در نمونه بالا هم فاعل (مهاجران اروپایی اولیه در آمریکا) و هم مفعول (بومیان آفریقایی را) در پنجره دوم حذف شده‌اند. به این ترتیب، محتوای جدید پنجره $i+1$ به زور سوار کشتی می‌کردند است که متمایز ساخت نیز هست، و محتوای سرکوب‌شده به دست آن به صورت گروهی دستگیر می‌کردند است که ضد متمایز به شمار می‌آید، و این دو همپایه‌های این ساخت را تشکیل می‌دهند.

۱۹. آن سه نفر کتک می‌خوردند و حاکم حرص.^۳ در زبان فارسی در برخی از نمونه‌ها با مواردی روبه‌رو هستیم که در آن‌ها بخشی از فعل، در واقع هم‌کرد فعل مرکب، هدف حذف در همپایگی قرار گرفته است. در نمونه بالا، مشاهده می‌کنیم که فعل می‌خورند به عنوان محتوای تکراری در پنجره $i+1$ که عبارت است از حاکم حرص، حذف شده است. به این ترتیب، می‌توان حاکم حرص را متمایز این ساخت و آن سه نفر کتک را ضد متمایز آن به شمار آورد. این نوع از حذف در همپایگی می‌تواند در مبحث فعل‌های مرکب که خود مبحث گستره‌ای است بیشتر مورد بررسی قرار گیرد.

^۱ (اعتماد، شماره ۴۶۶۳، ۱۹ خرداد ۹۹)

^۲ (اعتماد، شماره ۴۶۶۳، ۱۹ خرداد ۹۹)

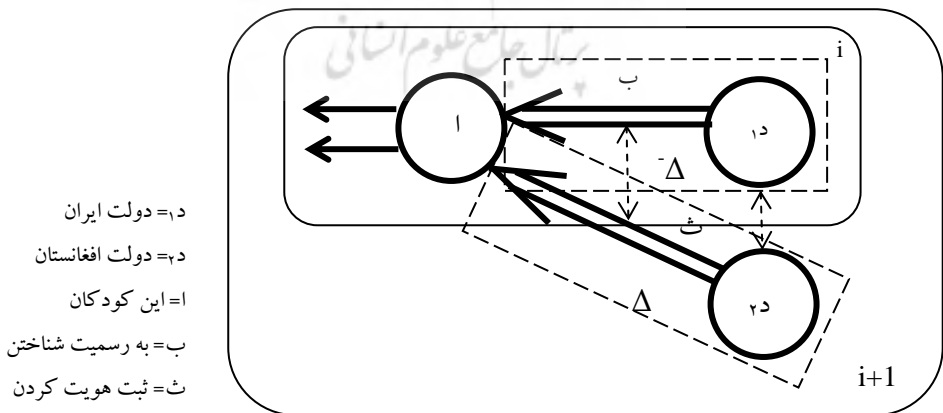
^۳ (شرق، شماره ۳۷۳۶، ۱۸ خرداد ۹۹)

^۴ (شرق، شماره ۴۷۴۴، ۲۷ خرداد ۹۹)

در همه نمونه‌های یادشده، زیر متمایز و ضد متمایز خط کشیده شده‌است. در این نمونه‌ها، عبارت اولی ضد متمایز و عبارت دومی متمایز به شمار می‌آید. همان گونه که مشاهده می‌کنیم، متمایز یا ضد متمایز می‌تواند سازه یا غیر سازه کلاسیک، و ترکیبی از نقش‌های دستوری مختلف باشند؛ ولی به صرف همپایه شدن با یک‌دیگر، در دستور شناختی به مثابه سازه با آن‌ها رفتار می‌شود. همچنین می‌بینیم که همپایه‌های عطفی و همپایه‌های انفصالی هر دو می‌توانند دچار حذف در همپایگی شوند. نکته قابل توجه آن است که در زبان فارسی در جمله‌های همپایه‌ای که فعل مرکب دارند، این تمایل وجود دارد که بخش فعلی فعل مرکب، که همکرد نام دارد، در پنجره دوم حذف شود.

اکنون، برای روشن‌تر شدن چگونگی بازنمایی حذف در همپایگی، به نمایش طرحواره‌ای چند نمونه از داده‌های بالا می‌پردازیم. از آن جا که حذف از یک جایگاه رایج‌تر است، نخست به شرح نمونه‌های (۱۱) و (۱۲) می‌پردازیم که در آن‌ها حذف به ترتیب از جایگاه مفعول و فعل رخ داده‌است، و سپس نمونه (۱۳) را تشریح می‌کنیم که در آن حذف از دو جایگاه فاعل و فعل انجام گرفته‌است. گفتنی است که دیگر نمونه‌های مشابه (دارای حذف از یک یا دو جایگاه) نیز تحلیل مشابهی دارند.

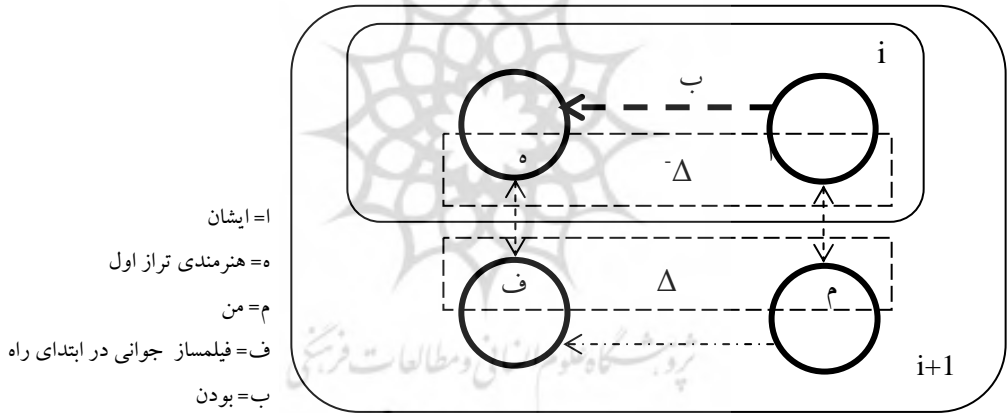
همان گونه که مشاهده می‌کنید، نامبرداری نمونه (۱۴) در شکل (۱۵)، نشان داده شده‌است. گفتنی است که برای سهولت بازنمایی، بر بخش‌های اصلی ساخت همپایه تمرکز می‌کنیم. بنابراین، ساخت همپایه دولت ایران این کودکان را به رسمیت نمی‌شناسد و دولت افغانستان ثبت هویت نمی‌کند. به صورت زیر نمایش داده می‌شود:



شکل ۱۲: نامبرداری نمونه (۱۴)

بر اساس آنچه گفته شد، در شکل بالا دو پنجره i و $i+1$ را مشاهده می‌کنیم. جمله دولت ایران کودکان افغان را به رسمیت نمی‌شناسد محتوای پنجره i است و دولت افغانستان ثبت هویت نمی‌کند محتوای پنجره $i+1$ که از پنجره i به عنوان مبنایی برای فعال‌سازی و تفسیر محتوای خود بهره می‌گیرد. بنابراین، دولت افغانستان ثبت هویت نمی‌کند، که محتوای جدید مطرح شده در پنجره $i+1$ است، متمایز این ساخت به شمار می‌آید که با علامت Δ نشان داده شده است. همان گونه که پیکان‌های نقطه چین دوطرفه نشان می‌دهند، دولت افغانستان با دولت ایران و ثبت هویت نمی‌کند با به رسمیت نمی‌شناسد در تضاد بوده و در نتیجه دولت ایران به رسمیت نمی‌شناسد نیز به عنوان ضد متمایز ساخت (Δ^-) شناسایی می‌شود. متمایز و ضد متمایز که با مستطیل‌های نقطه‌چین مشخص شده‌اند، همپایه‌های این ساخت به شمار می‌آیند.

نمونه دیگری که در آن حذف از یک جایگاه رخ داده است، نمونه (۱۵) است که در شکل (۱۳)، نمایش داده شده است.

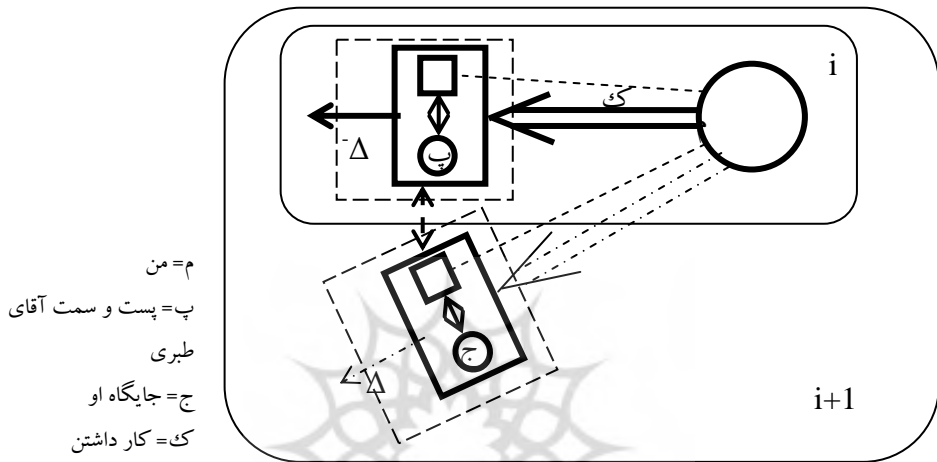


شکل ۱۳: نمایش نموداری نمونه (۱۵)

در شکل (۱۳)، در پنجره i جمله ایشان هنرمندی تراز اول بودن را مشاهده می‌کنیم. پنجره $i+1$ محتوای جدید من فیلمساز جوانی در ابتدای راه را شامل می‌شود و همان گونه که مشاهده می‌کنیم، فعل بودن که در پنجره i با پیکان خط چین (به نشانه تجربه گر) نمایش داد شده است، در پنجره $i+1$ حذف شده است. همان گونه که پیش‌تر شرح داده شد، محتوای جدید در پنجره $i+1$ یعنی من فیلمساز جوانی در ابتدای راه، متمایز ساخت به شمار می‌آید که با علامت Δ نشان داده شده است. ضد متمایز آن محتوایی است که متمایز در پنجره پیش از خود سرکوب می‌کند و به کمک پیکان‌های دوطرفه در شکل مشخص شده است. بنابراین، ضد متمایز این ساخت عبارت

ایشان هنرمندی تراز اول است که با Δ^- در شکل نمایش داده شده و این دو همپایه‌های ساخت مورد نظر ما به شمار می‌روند.

ولی گاه حذف از بیش از یک جایگاه دستوری انجام می‌پذیرد که مثال (۱۳)، نمونه‌ای از این حالت است. در شکل زیر چگونگی حذف را در ساخت همپایه من به پست و سمت آقای اکبر طبری کاری ندارم و به جایگاه او نشان داده شده است:



شکل ۱۴: نمادداری نمونه (۱۲)

همان گونه که مشاهده می‌کنید، پنجره i جمله من به پست و سمت آقای طبری کاری ندارم را در بر گرفته است. در این پنجره، به پست و سمت آقای طبری مفعول غیر مستقیم فعل مرکب کار داشتن به شمار می‌آید. مشاهده می‌کنیم که این گروه حرف اضافه‌ای خود رابطه‌ای است میان یک چیز (من) به عنوان متحرک و یک هستار (پست و سمت آقای طبری) به عنوان مکان‌نما، و خود این رابطه به صورت یک کل، نقش یکی از مشارکان فعل مرکب کار داشتن را ایفا می‌کند. در پنجره $i+1$ تنها محتوای جدید گروه حرف اضافه‌ای به جایگاه او است. این به این معناست که هم فاعل (من) و هم فعل (کار داشتن) در این پنجره مورد حذف واقع شده است. با توجه به توضیح‌های پیشین، روشن است که متمایز ساخت مورد نظر ما محتوای جدید در پنجره $i+1$ ، یعنی به جایگاه او است. پس ضد متمایز نیز عبارت متناظر با به جایگاه او در پنجره پیشین، یعنی به پست و سمت آقای طبری خواهد بود. هم متمایز و هم ضد متمایز، در شکل با کادر نقطه چین و علامت Δ و Δ^- مشخص شده‌اند.

۴. نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش بررسی چگونگی تبیین حذف در همپایگی در زبان فارسی با رویکرد دستور شناختی بود. برای این منظور پس از اشاره مختصری به مبانی نظریه دستور شناختی و تعریف ساخت‌های همپایه به صورت یک واحد نمادین، به معرفی انگاره دسترسی و فعال‌سازی پرداختیم که توسط لنگکر و بر اساس پنجره‌های توجه تعریف شده‌است. سپس، مفاهیم متمایز و ضد متمایز را تعریف کردیم. متمایز در واقع اطلاعات جدیدی است که در پنجره $i+1$ ارائه می‌شود و ضد متمایز مابه‌ازای آن در پنجره i است. در ادامه با نمونه‌هایی ساده و به کمک این دو مفهوم نشان دادیم که در دستور شناختی حذف از هر نقش دستوری به چه صورت بازنمایی می‌شود و در نهایت در نمونه‌هایی واقعی متمایز و ضد متمایز را، که در واقع همپایه‌های ما در ساخت همپایه دارای حذف به شمار می‌آیند، به تفکیک نشان دادیم. در میان داده‌های گردآوری شده شاهد حذف از جایگاه دستوری فعل، فاعل، مفعول، فاعل و فعل، فاعل و متمم فعلی، فاعل و مفعول، و همین‌طور همکرده فعل مرکب بودیم که به کمک نمونه‌ای چگونگی هر یک را نشان داده و متمایز و ضد متمایز را در آن‌ها مشخص کردیم.

دستور شناختی بدون اینکه توجهی به سازه‌های کلاسیک و سازگی یا غیرسازگی همپایه‌ها داشته باشد، از مفهوم پنجره‌های توجه استفاده کرده و با کمک آن‌ها دو عبارت را به عنوان متمایز و ضد متمایز مشخص می‌کند که همپایه‌های ما در ساخت همپایه محسوب می‌شوند. این دو عبارت، صرف نظر از اینکه سازه کلاسیک به شمار آیند یا نه، به صرف همپایه شدنشان با یک‌دیگر از نگاه دستور شناختی سازه در نظر گرفته می‌شوند. بنابراین مشاهده می‌کنیم که دستور شناختی، با توجه به قائل نبودن به سازه‌بندی ثابت و سفت و سخت، و با دخیل کردن معنا که مترادف با مفهوم‌سازی است، حذف در همپایگی در زبان فارسی را بدون چالش و تخطی از اصول خود تبیین کرده و کارآمد است.

فهرست منابع

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۹۰). دستور زبان فارسی ۲. تهران: انتشارات فاطمی.
بهرامی خورشید، سحر (۱۳۹۸). دستور شناختی: مبانی نظری و کاربردی آن در زبان فارسی. تهران: سمت.
راسخ مهند، محمد (۱۳۹۰). «تبیین نقشی از حذف به قرینه در جملات همپایه زبان فارسی». «مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان». دوره ۳. شماره ۵. صص ۳۵-۴۵.
شعبانی، منصور (۱۳۹۲). «ارتقای گره راست در زبان فارسی». «ادب پژوهی». دوره ۷. شماره ۲۴. صص ۱۴۹-

فصلنامه علمی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء^(س)، سال پانزدهم، شماره ۶، بهار ۱۴۰۲ / ۲۵۹

قادری نجف آبادی، سلیمان (۱۳۹۵). «همپایگی طبیعی و تصادفی در زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی زبان». پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی. دوره ۶. شماره ۱۱. صص ۱۹-۳۳.

قریب، عبدالعظیم، جلال همایی، رشید یاسمی، ملک‌الشعراى بهار و بدیع‌الزمان فروزانفر. (۱۳۶۶). دستور زبان فارسی پنج استاد. تهران: اشرفی.

کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه، منصور شعبانی، فردوس آفاگل‌زاده و ارسلان گلغام (۱۳۸۹). «ساخت همپایگی با نگاهی به زبان فارسی». ادب پژوهی. دوره ۴. شماره ۱۳. صص ۱۳۱-۱۵۶.

مادرشاهیان، سارا (۱۳۹۴). «حذف فعل از منظر معنی‌شناسی شناختی». زبان‌پژوهی. دوره ۷. شماره ۱۶. صص ۱۰۱-۱۳۴.

مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۵۲). دستور زبان فارسی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

نغزگوی کهن، مهرداد و جلال احمدخانی (۱۳۹۴). «همپایگی عطفی در زبان فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی. دوره ۵. شماره ۱۰. صص ۱۹۷-۲۱۷.

وحید، انیس (۱۳۹۸). تحلیل ساخت‌های حذفی همپایه در زبان فارسی در چارچوب دستور موازی. رساله دکتری. دانشگاه الزهراء.

References

- Abbott, B. (1976). Right node raising as a test for constituenthood. *Linguistic Inquiry*, 7, 639-642.
- Alzaidi, M. S. (2010). Gapping and right node raising: An LFG approach (Master thesis). University of Essex, Essex, England.
- Anvari, H., & Ahmadi-Givi, H. (2011). *Persian grammar 2*. Tehran: Fatemi. (in Persian)
- Azar, B. (2002). *Understanding and using English grammar*. New York: Pearson education.
- Bahrani-Khorshid, S. (2020). *Cognitive grammar: Theoretical foundations, and application in Persian*. Tehran: SAMT. (in Persian)
- Bresnan, J. W. (1974). The position of certain clause-particles in phrase structure, *Linguistic Inquiry*, 5, 614-619.
- Duman, B. (2003). *Right node raising & Turkish* (Master thesis). Tilburg University, University, Netherlands.
- Evans, V., & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Ghaderi Najafabadi, S. (2016). Natural and accidental coordination in Persian. *Comparative Linguistic Research*, 6 (11), 19-33. (in Persian)
<https://doi.org/10.22084/rjhl.2016.1520>
- Gharib, A., Homaei, J., Yasemi, R., Bahar, M., & Fourozanfar, B. (1987). *Panj ostad Persian grammar*. Tehran: Ashrafi. (in Persian)
- Hartmann, K. (2000). *Right node raising and gapping: interface conditions on prosodic deletion*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Co.
- Haspelmath, M. (2007). Coordination. In T. Shopen (Ed.), *Language typology and*

- syntactic description: Complex constructions* (Vol 2. pp. 1-51). New York: Cambridge University Press.
- Ince, A. (2009). *Dimensions of ellipsis: Investigations in Turkish* (Doctoral dissertation). University of Maryland, College Park, Maryland, USA.
- Kluck, M. (2007). The perspective of external remerge on right node raising. In N. Hilton, R. Arscott, K. Barden, A. Krishna, S. Shah, & M. Zellers (Eds.), *Proceedings of the fifth University of Cambridge postgraduate conference in language research* (pp. 130-137). Cambridge: Cambridge Institute of Language Research (CILR).
- Kord Za'feranloo Kambozia, A., Sha'bani, M., Aghagolzadeh, F., & Golfam, A. (2010). Coordination and its determination in Persian. *Adabpazhuhi*, 4 (13), 131-156. (in Persian)
- Langacker, R. W. (1987). *Foundations of cognitive grammar: Theoretical prerequisites*. CA: Stanford university press.
- Langacker, R. W. (2009). The conceptual basis of coordination. In R. W. Langacker (Ed.), *Investigations in cognitive grammar* (pp. 341-374). Berlin/Newyork: Mouton de Gruyter.
- Langacker, R. W. (2012). Elliptic coordination. *Cognitive Linguistics*, 23, 555-599. <https://doi.org/10.1515/cog-2012-0017>
- Langacker, R. W. (2013). *Essentials of cognitive grammar*. New York: oxford university press.
- Larson, R. (1990). Double objects revisited: Reply to Jackendoff. *Linguistic Inquiry*, 21, 589-632.
- Madarshahyian, S. (2015). "Verb ellipsis" within the cognitive linguistics framework. *Journal of Language Research*, 10(16), 101-134. (in Persian) <https://doi.org/10.22051/jlr.2015.2092>
- Meshkat Al-Dini, M. (1987). *An Introduction to Persian Transformational Syntax*. Mashhad: Ferdowsi University Press. (in Persian)
- Naghzguy-Kohan, M., & Ahmadkhani, J. (2015). Conjunctive coordination in Persian. *Comparative Linguistic Research*, 5 (10), 197-217. (in Persian)
- Natel-Khanlari, P. (1973). *Persian grammar*. Tehran: Bonyad Farhang Iran. [in Persian]
- Postal, P. (1974). *On raising*. Massachusetts: MIT Press.
- Quirk, R., Greenbaum, S., Leech, G., & Svartvik, J. (1985). *A comprehensive grammar of the English language*. New York: Longman.
- Rasekh-Mahand, M. (2011). A functional account of ellipsis in Persian co-ordinate sentences. *Journal of Linguistics & Khorasan Dialects*, 3 (5), 35-45. (in Persian)
- Sha'bani, M. (2013). Right node raising in Persian. *Adab Pazhouhi*, 7 (24), 149-170. [in Persian].
- Swan, M. (1996). *Practical English usage*. Oxford: Oxford university press.
- Vahid, A. (2019). *The analysis of coordination ellipsis in Persian In the framework of the parallel architecture of grammar* (Doctoral dissertation) Alzahra University, Tehran, Iran [in Persian]
- Wilder, C. (1995). Some properties of ellipsis in coordination. *Geneva Generative Papers*, 2 23-61. <https://doi.org/10.1075/la.13.04wil>
- Williams, E. (1987). The ATB theory of parasitic gaps. *The Linguistic Review*, 6 (3), 265-279. <https://doi.org/10.1515/tlir.1987.6.3.265>
- Wyngaerd, G. van den. (2007). *Gapping constituents: A revised version of 1998*

version. Ms.FWO/KU Brussel, retrieved from <<http://lirias.hubrussel.be/handle/123456789/2332>>

Zhang, N. (2009). *Coordination in syntax*. New York: Cambridge University Press.



© 2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>).

